

نقد اسطوره‌های نماد «پری و باد» در شاهنامه فردوسی و رمان «پریباد» نوشته محمدعلی علومی

آذر دانشگر*

استادیارگروه زبان و ادبیات فارسی دانش‌گاه آزاد اسلامی واحد کرج، ایران

معصومه زارع‌کهن**

دانش‌جوی دکتری زبان و ادبیات فارسی. دانش‌گاه آزاد اسلامی واحد کرج، ایران

تاریخ دریافت: ۱۳۹۷/۳/۱۷

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۷/۶/۶

چکیده

نقد اسطوره‌های از آن نظر که با زمینه‌های متنوع و گوناگونی مانند: مردم‌شناسی، مطالعات تاریخ تمدن، ادیان، روان‌شناسی جمعی و روان‌شناسی یونگ و مطالعات کهن‌الگویی، مرتبط است؛ روی‌کردی میان رشته‌ای به حساب می‌آید. منتقد در این نقد به تحلیل و بررسی تمامی نشانه‌های کهن‌الگویی موجود در متن می‌پردازد که خودآگاه یا ناخودآگاه در آفرینش اثر ادبی، مؤثر بوده‌اند. با توجه به کاربرد این شیوه در شناخت ارزش‌های ناخودآگاهانه متن و تحلیل سطوح نمادین آن، به نظر می‌رسد متونی که حاوی نشانه‌های اسطوره‌ای هستند؛ برای تحلیل با این شیوه، قابلیت بیش‌تری دارند. از جمله این متون، رمان پریباد نوشته محمدعلی علومی است. این رمان، سرشار از بن‌مایه‌های اسطوره‌ایست که مؤلف آن، خودآگاه یا ناخودآگاه به آن توجه کرده است. محقق در این مقاله بر آن است تا با روشی تحلیلی به بررسی اسطوره‌های شاخص این رمان هم‌چون اسطوره پری و باد و تطبیق آن با شاهنامه فردوسی بپردازد. بررسی‌های حاصل از تحقیق نشان می‌دهد که این مفاهیم در شاهنامه به‌عنوان پیش‌متن، بیان شده است و نویسنده رمان سعی در خوانش دوباره این اسطوره‌ها در رمان پریباد دارد.

کلیدواژه

اسطوره، پری، باد، شاهنامه، پریباد، محمدعلی علومی.

* email:a.daneshgar2015@gmail.com

** email:masoume.zare1980@gmail.com

مقدمه

اسطوره‌ها، حاصل تلاش نیاکان ما برای برقراری ارتباط و شناخت خود از جهان هستی و موجودات و پاسخ‌گویی به پرسش‌های بی‌شمار خود از جهان و حوادث طبیعی بود که زندگی آنان را دست‌خوش ناملایمات فراوانی گردانیده بود.

آن‌ها به نسبت درک خود از جهان پیرامون خود، به حل دشواری‌های زندگی می‌پرداختند. در نظر آنان، عالم شگفت‌انگیز از قداست برخوردار بود. آنان، ستارگان و تمامی عناصر طبیعی را برای زیبایی و درخشش مافوق طبیعی و قدرت و نیروی قابل وصفشان و یا برای کارکردهایشان در زندگی، تعظیم و تقدیس می‌کردند؛ شاید به همین دلیل است که در میان یونانیان، بابلی‌ها و نیز در ایران باستان، افسانه‌های متعددی دربارهٔ این ایزدان و پریان وجود داشته است.

یکی از این ایزدان، اسطورهٔ قدرت‌مند باد است که ایزدی مقتدر بوده و در عین آن که وظیفهٔ آفرینش به عهدهٔ اوست، میراندن هم از وظایفش بوده است. از جمله ایزدان دیگر، اسطورهٔ «پری» بوده که به دلیل کارکرد او در باروری و زایش از ایزد زنان و الاهگان به شمار می‌آمده؛ چنان‌که در میان اقوام کهن افسانه‌های متعددی دربارهٔ آن وجود داشته است.

مؤلف در این جستار با این فرض که کارکرد اسطورهٔ «پری» و «باد» در رمان پریباد، خوانشی دوباره از شاهنامه فردوسی برای پیش‌متن است؛ نخست به تحلیل این دو اسطوره در رمان پریباد نوشتهٔ محمدعلی محمدعلی می‌پردازد و سپس با اسطورهٔ پری و باد در شاهنامه، تطبیق می‌دهد.

محمدعلی علمی نویسندهٔ این رمان، پژوهش‌گر و طنزپرداز معاصر ایرانیست که به سال (۱۳۴۰) در بم به دنیا آمد. وی فارغ‌التحصیل رشته علوم سیاسی از دانش‌کده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران است. در سال (۱۳۷۰) با گردآوری قسمتی از فرهنگ مردم استان کرمان در ماهنامه ادبی - فرهنگی ادبستان مشغول به کار شد و سالیانی چند بخش آموزش داستان‌نویسی را در مجله جوانان بر عهده داشت. رمان‌های او عبارت‌اند از: سوگِ مغان (۱۳۸۹)، آذرستان (۱۳۸۸)، ظلمات (۱۳۸۹)، پریباد (۱۳۸۹)، داستان‌های غریب مردمان عادی (۱۳۸۹)، هزارویک شب نو (۱۳۹۳)، خانه کوچک (۱۳۹۰)، عطای پهلوان (۱۳۹۴) و قصهٔ اساطیر (۱۳۹۷).

بررسی اسطوره‌ی پری و باد در مقالاتی چند به صورت جداگانه بررسی شده است. برای نمونه: «تحلیل ساختار اسطوره باد در شاهنامه» نوشته‌ی عبدالله واثق عباسی و هم‌کاران (۱۳۹۴) و مقاله‌ی «اسطوره جن و پری در ادبیات شفاهی منظوم خراسان» نوشته‌ی محمدرضا اکرامی‌فر. مقاله‌ای نیز با عنوان «پدیدارشناسی زن جادو با تکیه بر شاهنامه و شهریارنامه» نوشته‌ی مهدی شریفیان و اتونی (۱۳۹۲)، از جمله مقالات دیگر در این زمینه است.

بر روی رمان پریباد هم کارهایی انجام شده است. از جمله: مقاله‌ی «بررسی رئالیسم جادویی در رمان پریباد» نوشته‌ی آذر دانشگر (۱۳۹۷). هم‌چنین پایان‌نامه‌ای در رمان پریباد نوشته‌ی سمیه اکبرزاده با عنوان «نقد اسطوره‌ای رمان پریباد» در سال (۱۳۹۴) در دانش‌گاه الزهرا به راهنمایی محبوبه مباشری نوشته شده است؛ شایان ذکر است که نقد اسطوره‌ای نماد «پری و باد» در شاهنامه فردوسی و رمان پریباد نوشته‌ی محمدعلی علمی برای نخستین بار است که بررسی می‌شود.

درباره‌ی رمان پریباد

این داستان به سبک رئالیسم جادویی نوشته شده است هر چند که: «رئالیسم جادویی در قصه بدین معناست که همه عناصر داستان طبیعیت و تنها یک عنصر جادویی و غیرطبیعی در بافت قصه وجود دارد» (فرزاد، ۱۳۸۱: ۲۴۰)؛ اما این رمان همه‌ی مؤلفه‌های این سبک را داراست. در این میان می‌توان به حضور پررنگ اسطوره‌های محلی و ملی در آن اشاره نمود. نویسندگانی که به این شیوه می‌نویسند، صحنه‌های ناهمگون را در تقابل صحنه‌هایی مانند: روستایی و شهری، غربی و بومی، واقعی و خیالی و طبیعی و مافوق طبیعی، درهم تنیده و در آثارشان می‌گنجانند (میرصادقی، ۱۳۷۷: ۲۸۱). داستان پریباد داستان شهری است که یک‌شبه از بین می‌رود علمی در این رمان علت از بین رفتن شهر را در قالب مفاهیم اسطوره‌ای بیان می‌کند. ظلم و ستم، از بین رفتن خانه‌های پریان و دیوان، کشته شدن حیوانات، کشته شدن بیدخت و طوس که (از اقوام پریان بودند)، آمدن پلیدی‌ها در شهر و رخت‌بستن خوبی و نیکی از شهر، بارش باران خون از موضوعات است که نویسنده در داستان پریباد به آن‌ها اشاره کرده است. پریباد، رمانی زنانه است؛ زیرا؛ آن‌هایتا که ایزدبانو و نگهبان آب‌ها و نماد زن در فرهنگ ایران است، در این رمان نقش مهمی دارد؛ هم‌چنین پری هم که الاهی زایش و باروری است از ایزد بانوان است. همه‌ی وقایع داستان در این شهر یعنی پریباد و اطراف آن اتفاق می‌افتد. زمان

تاریخی داستان نیز در دوره قاجار است، و به این ترتیب، زمان داستان با زمان روایت برابر نیست. قصه گاهی در زمان حال روایت می‌شود، گاهی در زمان قاجار و گاهی دورتر از آن. در داستان پریباد شخصیت اصلی داستان زنی به نام بیدخت است که داستان حول شخصیت او می‌چرخد. طوس قهرمان داستان و از نوادگان پریان است. صاحب دو بال می‌شود و بر فراز آسمان پرواز می‌کند و همانند عیاران به یاری مظلومان می‌شتابد. زاویه دید رمان پریباد به صورت چرخشی است داستان گاهی به صورت گزارشی از زبان نویسنده روایت می‌شود و گاهی از زبان مردی به نام پیرویس بیان می‌شود که به صورت زاویه دید دانای کل محدود است.

بحث و بررسی

۱. تعریف

واژه اسطوره از زبان عربی وارد زبان فارسی شده است. «الاسطوره و الاساطیر در زبان عربی به معنای روایت و حدیث است و همین واژه عربی از اصل کلمه یونانی هیستوریا، به معنی تاریخ و تحقیق است» (بهار، ۱۳۸۷: ۳۴۳). در زبان اروپایی نیز «به اسطوره میت گفته می‌شود که واژه میتولوژی به معنی اسطوره‌شناسی یا دانش اسطوره و میتوگرافی به معنی اسطوره‌نگاری در آن زبان‌ها به کار برده می‌شود» (کزازی، ۱۳۷۲: ۲). اسطوره‌های هر ملتی نماینده سنت‌ها و هنجارها و برداشت‌های روانی و ناخودآگاه آن ملت است؛ که در هر زمان شکل و کاربرد ویژه‌ای می‌یابند و با گذشت زمان و پیدایش مذاهب جدید، دست‌خوش تحول و دگرگونی می‌شوند و آیین جدید را به خود می‌پذیرند. «این‌گونه تکوین و تغییرات و شکل‌پذیری متفاوت اسطوره‌ها را می‌توان جابه‌جایی اسطوره نامید. جابه‌جایی اسطوره‌ها در زمینه مذهبی در اثر دوام یا برافتادن آیین‌ها و هم‌چنین در اثر دگرگونی مبانی ایمان و مذهب برای هماهنگ ساختن اسطوره‌ها با ارزش‌های اخلاقی و اجتماعی صورت می‌گیرد. از آنجایی که اسطوره، توجیه و گزارش یک آیین ویژه دینی است، هرگاه آیین‌ها و باور خاصی در اجتماع دوام یابد، برای مقبول افتادن و موجه بودنش نیاز به منطبق تازه‌ای دارد. در این باره نیز اسطوره آن آیین ناچار از دگرگونی و جابه‌جایی است» (سرکراتی، ۱۳۷۸: ۲۱۴). اسماعیل‌پور درباره اسطوره می‌گوید: «اسطوره عبارت است از روایت یا جلوه‌ای نمادین درباره ایزدان، فرشتگان، موجودات فوق طبیعی و به‌طور کلی جهان‌شناختی که هر قوم به منظور تفسیر خود از هستی به کار می‌بندد. اسطوره سرگذشتی راست و مقدس می‌باشد که در زمانی ازلی رخ داده است» (اسماعیل‌پور،

۱۳۷۵: ۱۳/۱۴). در علم روان‌شناسی و هم‌چنین مردم‌شناسی، اسطوره را زائیده خیال و ذهن و روح انسان ابتدایی دانسته‌اند. مقدادی معتقد است اسطوره «به مجموعه‌ای از داستان‌ها و حکایات قدیمی و خیالی اطلاق می‌شود که زمانی مردمی خاص آن را واقعی می‌پنداشتند» (مقدادی، ۱۳۷۸: ۹۸). در تعریفی دیگر، اسطوره، به داستان‌هایی گفته می‌شود که با پوشش سمبل‌ها و تمثیل‌ها و استعاره‌ها بعد از هزاران سال به ما رسیده است بدون این‌که زمان روی داد آن مشخص باشد (روح‌الامینی، ۱۳۷۴: ۷۱). اسطوره‌ها در داستان‌ها و حکایت‌ها دارای پیام هستند (بارت، ۱۳۷۵: ۳۰). اسطوره‌ها را نمی‌توان به صورت علمی به اثبات رساند؛ بلکه به کمک ادیان آمده‌اند تا نیازهای اخلاقی و دینی مردم را کامل کنند (مالینوسکی، ۱۳۷۹: ۷). در داستان‌های اسطوره‌ای، نویسنده: آرزوها، هدف‌ها و اغراض خود را اغراق‌گونه به تصویر می‌کشد و آن‌ها را با عناصر طبیعی درهم می‌آمیزد. «وقتی ما امور عالم را در پرتو شناخت هستی‌شناسانه تأویل می‌کنیم، در خواهیم یافت که اسطوره چیزی نیست مگر بیان آرزوها، دغدغه‌ها، اغراض، هدف‌ها، کنش‌ها و سوداهای آدمی که در خصوص تولد، زندگی و مرگ ابراز می‌دارد؛ چنان‌که در زبان الاهیات، اسطوره‌ها روایت‌گر گناه، توبه، ایمان، اطاعت و استحاله درونی است. به‌طور کلی، تمام گزاره‌های اسطوره‌ای را می‌توان به همین شکل، اسطوره‌زدایی و بنیان‌فکنی کرد» (بولتمان، ۱۳۷۹: ۱۵). با نگاهی به اسطوره‌ها در اقوام و ادیان مختلف می‌توان به راحتی به این موضوع پی برد که: «اسطوره‌ها دارای بن‌مایه‌هایی همگانی هستند که کهن‌الگوها یا صورت‌های مثالی محسوب می‌شوند» (امامی، ۱۳۷۷: ۱۹۲).

عنصر مهمی که در داستان‌های اسطوره‌ای بیش‌تر جلب توجه می‌کند، شخصیت اسطوره است. «شخصیت اسطوره‌ای دارای برتری نوعی نسبت به افراد دیگر و هم‌چنین نسبت به پیرامون خود است. این برتری که ناشی از تبار خدایی این شخصیت اسطوره‌ایست؛ ویژگی‌هایی را در او باعث می‌شود که او را در مقامی بسیار بالاتر از انسان عادی قرار می‌دهد هرچند این نوع شخصیت از هیئتی شبیه انسان عادی برخوردار است اما از آن‌جا که از تبار خدایان است با قدرتی فوق انسانی به بیان کلیات عام انسانی می‌پردازد» (جهازی، ۱۳۸۸: ۲۸). در داستان‌های اسطوره‌ای یک شخصیت قهرمان است و شخصیت ضد قهرمان در مقابل اوست. «قهرمان اسطوره یگانه است و سرشتی خدایی دارد» (دلشوا، ۱۳۶۶: ۱). قهرمان داستان‌ها و حماسه‌های کهن همواره با یک ضد قهرمان مواجه است. حضور ضد قهرمان در هر حماسه ضروری است تا کار قهرمان را پُررنگ‌تر

جلوه دهد. در داستان‌های اساطیری شخصیت قهرمان‌ها سرشار از: نیکی، زیبایی، خرد و فرزاندگی است و شخصیت ضد قهرمانان مملو از بدی، سیاهی و تباهی است. این‌گونه شخصیت‌ها معمولاً ایستا هستند و دچار تحول و دگرگونی نمی‌شوند.

لوی استراوس معتقد است: «اسطوره ایستاست، ما عناصر اسطوره‌ای مشابهی را به کرات مشاهده می‌کنیم که مدام با هم ترکیب می‌شوند. البته این عناصر در نظامی بسته قرار دارند که بهتر است، بگوییم با تاریخ که نظامی باز دارد در تضاد است» (لوی استراوس، ۱۳۸۰: ۴۵). اسطوره در حقیقت نوعی تعارض و ستیز درونی با دنیای بیرونی است و روشی برای بیان آرمان‌ها و اندیشه‌های آدمی و رسیدن به نوعی نظم در جهان است. در خلق اسطوره می‌توان از شخصیت‌های انسانی یا حیوانی استفاده کرد؛ زیرا اسطوره‌شناسان برای ایجاد این شخصیت‌ها حدودمرزی قائل نیستند. «یکی از عناصر مهم اسطوره مقدس، فقدان حدودمرزهای مشخص میان صورت‌های انسانی و حیوانی است. این مطلب به آن معناست که در شمایل‌نگاری اسطوره‌ای می‌توان خدایانی نیمه حیوان/ نیمه انسان را انتظار داشت که یادآور پیوند عمیق میان آفرینش انسان/ حیوان است» (گرین، ۱۳۷۶: ۷۲).

در داستان حماسی نیز قهرمانان داستان فوق طبیعی هستند و کارهای حیرت‌انگیز انجام می‌دهند (شمیسا، ۱۳۸۳: ۷۷). در اغلب حماسه‌های جهان، شخصیت قهرمانان مقدس به خدایان و پادشاهان نسبت داده شده است. بهار معتقد است شخصیت قهرمانان: «به صورت شاهان و پهلوانان در حماسه ظاهر می‌شوند» (بهار، ۱۳۸۷: ۳۷۴). با این‌که شخصیت قصه‌ها در باورهای اسطوره‌ای نقش بسیار مهمی دارد اما در این‌گونه داستان‌ها، ماجراها بر اشخاص غالب‌اند. به‌طور کلی می‌توان گفت: قصه‌های اسطوره‌ای که در باور مردم نقش بسته است، آن‌ها سینه‌به‌سینه از پیشینیان خود نقل می‌کنند؛ قصه‌های عامیانه هستند. میرصادقی درباره این قصه‌ها می‌گوید: «منظور از قصه‌های عامیانه قصه‌هایی است که مخاطب آن‌ها در گذشته اغلب توده عامی بوده‌اند که غالباً سواد خواندن و نوشتن نداشته‌اند و به قصه‌نقلان و قصه‌گویان گوش می‌داده‌اند و تحقق آرزوها و امیدهای خود را در آن‌ها می‌دیدند و شاید به همین دلیل وجه تسمیه عامیانه را به این قصه‌ها داده‌اند» (میرصادقی، ۱۳۷۶: ۱۰۱). با همه تعاریف ذکر شده هنوز هم بسیاری از محققان این حوزه معتقدند: «اسطوره یکی از تاریک‌ترین و ناشناخته‌ترین علمی است که بشر هنوز به طور کامل موفق به شناخت آن نشده است؛ منشأ و خاست‌گاه اسطوره ناشناخته و پنهان است. اسطوره حاصل تلاش‌ها، کوشش‌ها، آرمان‌ها و آرزوهای نوع بشر و در حقیقت اجداد و

نیاکان ماست که با گذشت سالیان بسیار به صورت خواب و رؤیا و به گونه‌ای اسرارآمیز خود را به ما می‌نمایند» (قشقای، ۱۳۹۰: ۱۴۴).

۲. تحلیل نمادینگی اسطوره «پری و باد» در شاهنامه و رمان پریباد

۱-۲. اسطوره پری و کارکردهای مشابه آن در شاهنامه و پریباد

در *غیاث‌اللغات* ذیل واژه پری آمده است: «پری به معنی مطلق جن، و در عرف حال نوعی از جن که بی‌نهایت خوب‌رو باشند.» (رامپوری، ۱۳۹۳: ذیل واژه) هم‌چنین در فرهنگ دهخدا آمده است: «موجود افسانه‌ای و اساطیری نظیر جن به صورت زنی بسیار زیبا که مانند فرشته بال دارد و پرواز می‌کند و در زیبایی نقیض دیو است؛ مجازاً زن زیبا» (دهخد، ۱۳۷۳: ذیل واژه). پری در اوستا «پاریکا» و در فارسی میانه «پاریک» است. این لغت را از ریشه هند و اروپایی «پر^۱» به معنی زادن و به دنیا آوردن مشتق دانسته‌اند و زاینده و بارور معنی کرده‌اند (حسن‌دوست، ۱۳۹۳: ۶۸۲/۲). هم‌چنین نام چند پری در اوستا آمده است که از اهریمنان و زشت‌کارانند و برای فریفتن یلان و پهلوانان می‌کوشند این زنان ساحره در اساطیر ایرانی به فریب و اغوای پهلوانان ایرانی می‌پردازند که این شیفتگی و شوریدگی در دیدار با پری، در روزگار ما به «پری‌زدگی» تعبیر می‌شود (مزدآپور، ۱۳۷۷: ۱۰۹). پری طی دوران دچار تحول شده است پری در دوران کهن و پیش از دین‌آوری زرتشت به عنوان ایزدبانوی عشق، برکت و زایش مورد ستایش بوده و گاهی هم‌چون زن - روحانی وظایف دینی ویژه‌ای بر عهده داشته اما در پی تغییر و تحولات اجتماعی، فرهنگی و دینی پس از زرتشت از جای‌گاه والای خود فروافتاده و به موجودی پلید و اهریمنی و جادوگری که در پی تباهی و نابودی آفرینش است مبدل شده است. این ویژگی در متون حماسی به شکل اغواگری وی به منظور فریب پهلوانان حماسی نمود یافته است که هم‌چون زن جادو و اغواگر بر سر راه پهلوانان ظاهر شده و مانع رسیدن قهرمان به اهداف والایش می‌شود (ستاری و خسروی، ۱۳۹۴: ۱۱۸). سرکاراتی در این باره معتقد است: «زن ایزد بزرگ در اصل دارای سرشت یگانه و شخصیت یک‌پارچه بوده است و در نقش مینویی خود بازتاب و تجسمی از حیات و زندگی زن زمینی به شمار می‌آمده است. بعدها در طول تاریخ تجزیه و پاشیدگی شخصیت واحدِ الهه مادر شروع می‌شود و به صورت الاهگان متعدد و پربان بی‌شمار پرستیده می‌شود» (سرکاراتی، ۱۳۷۸: ۲۴). در باور ایرانیان کهن دو تصور درباره پری

per.^۱

وجود دارد: یکی تصور منفی که پری را پلید و اهریمنی می‌داند؛ دیگری تصویری که پری را الاهیة عشق و باروری می‌داند. پریان قرن‌هاست در ذهن و اندیشه و تاریخ اساطیری زنده هستند. نام پری از اوستا تا قصه‌های عامیانه مادرزگ‌ها، تکرار شده است. پری موجودی افسانه‌ای و بسیار زیبا و فریباست. پری ایزدبانوی باروری و زایش است؛ که تولد فرزندان، برکت و فراوانی، جاری شدن آب‌ها و رویش گیاهان را به آن‌ها نسبت می‌دادند. پری‌زادگان، سرسبزی و حاصل‌خیزی را به زمین تشنه باز می‌گرداندند. همان طور که در داستان‌ها آمده است: پریان در کنار دریاها و رودخانه‌ها و چاه‌های پرآب زندگی می‌کردند و از همه اسرار خبرداشتند، با انسان‌های نیک دوستی داشتند و گاهی اسراری را برای آنها بازگو می‌کردند و با انسان‌های پلید دشمن بودند. نقش اصلی پری در دوره اساطیری، باروری و برکت است؛ به همین سبب بنا به نظر قدما، پریان در کنار چشمه‌ها و چشمه‌سارها زندگی می‌کردند که منبع و مظهر جوشش و غلیان آب است. «ته‌تنها بلوغ جسمانی، بلکه بلوغ روحانی فرد هم به پریان بستگی دارد. پری یکی از جلوه‌های خدایان کهن و بَع بانوان بوده است. زنی اثیری و پنهان در طراوت چشمه‌ها یا وجودی مه‌آلود و گریزان در جنگل و بیشه و چاه. اسطوره پری همواره به رؤیای عشق وابسته بوده است. فریبندگی و آفرینش عشق در پری صفتی اصیل و ذاتی است. پریان در رؤیاها بیدار می‌شوند. در اوستا هم پری با کابوس و رؤیا پیوند دارد» (یاحقی، ۱۳۶۹: ۲۹۶).

در قصه‌های عامیانه، اغلب قهرمان داستان با دختر شاه پریان ارتباط پیدا می‌کند و بالاخره با عبور از موانع دشوار و کشتن اژدها، پری محبوب خود را به دست می‌آورد. در ادبیات فارسی و از جمله شاهنامه فردوسی که خود بر فرهنگ کهن ایرانی استوار است؛ پری، مظهر لطافت و کمال و زیبایی و مشبه به جمال تصور شده است و گاه سیمایی هم‌چون فرشتگان یافته است (همان: ۱۴۱).

۱-۱-۲. زیبایی بی‌حد و وصف پری

پریان در داستان‌ها بیش‌تر به صورت دختر زیبارویی رخ می‌نمایند. در آبان یشت، زیبایی پریان این‌گونه بیان شده است: «دختری زیبا و برومند است. راست بالا و خوش اندام و آزاده نژاده‌ای که کمر بند بر میان بسته و کفش‌های درخشان پوشیده و با بند زرین آن‌ها را بسته و زینت‌های فراوان داده» (دوستخواه، ۱۳۵۷: ۳۰۹-۳۲۰).

حماسه ملی ایران بر سرگذشت انسان و ستایش پهلوانان استوار شده که در اثر تحول، هم‌آهنگ شدن و جابه‌جایی اسطوره‌های کهن در شکل تازه خود، جای‌گزین ایزدان شده

است (سرکاراتی، ۱۳۸۵: ۹۶). سیاوش هم از جمله ایزدانی است که در اثر جابه‌جایی، از جای‌گاه مینوی به جهان حماسه و دنیای فرودین، نقل مکان کرده تا به ایفای خویش‌کاری خود بپردازد. هم‌چنین او از زیبایی آرمانی و دل‌ربایی خاصی برخوردار است که در میان تمام نقش‌آفرینان شاهنامه ممتاز و بی‌بدیل است به‌طوری که همه تا سر حد پرستش او را دوست دارند. این نکته می‌تواند نشانه پری‌زادگی شخصیت سیاوش باشد که آن را از مادر خود به ارث برده است (کنعانی، ۱۳۹۴: ۲۱۹).

پری‌زادگی نماد کمال، جمال و دلبری است. مادر سیاوش پری و نمونه زیبایی و فریبندگی است؛ سیاوش نیز به سان پری، زیباست:
 درباره به دنیا آمدن سیاوش در شاهنامه آمده است:

جدا گشت زو کودکی چون پری به چهره بسان بت آذری
 (فردوسی، ۱۳۸۶: ۲۰۶/۲)

در داستان سیاوش، سودابه سیاوش را به شبستان می‌خواند و او را چنین توصیف می‌کند:

نگویی مرا تا نژاد تو چیست که بر چهر تو فر چهر پرست
 (همان: ۲۰۲/۲)

زنان شاهنامه معمولاً پری‌رویان و پری‌چهرگان هستند:

پری روی سیندخت بر پیش سام زبان کرد گویا و دل شادکام
 (همان: ۲۴۰/۱)

در رمان پریباد نیز بیدخت و دخترش ماهی از تبار پریان و دارای زیبایی‌هایی در ظاهر خود هستند: مردم به طرف چشمه رفتند. در زیر درخت سیب زنی غریبه را دیدند که شکل و قیافه و لباس‌های رنگی گشاد و بلندش، همه، شباهتی به زن‌های عشایر داشت. دختر بچه بسیار زیبای کم‌سن‌وسالی با موهای خرمایی شلال و چشمان رنگی قشنگ، لباس‌هایی مثل لباس مادرش، رنگارنگ، شبیه لباس زن‌های عشایر به بر داشت» (علمی، ۱۳۹۰: ۸۹).

هنگام جان دادن بیدخت، نویسنده درباره زیبایی او می‌نویسد: «لحظه‌ای که داشت روح از تنش می‌پرید، یک‌هو چشم باز کرد و شد همان قدر قشنگ که بود، چنان لبخندی زد که دل آدم از غصه به درد می‌آمد از بس قشنگ بود آن لبخندش» (علمی، ۱۳۹۰: ۹۷).

۲-۱-۲. ارتباط پری با آب و چشمه

یکی از خویش‌کاری‌های پری به عنوان ایزد بانو، آوردن برکت و فراوانی است و ارتباط او با بارندگی و آب‌ها که از این راه سال نیکو و محصول خوب به بار می‌آمده است (سرکاراتی، ۱۳۵۰: ۱۸-۱۹). این خویش‌کاری موجب شده است تا جای‌گاه پریان در افسانه‌ها و قصه‌ها در کنار رودخانه‌ها و سیلاب‌ها و چاه‌های آب باشد.

در شاهنامه فردوسی گاهی از پریان با لفظ زن جادو (پری در نقش منفی) نام برده شده است. برای مثال وقتی اسفندیار در خوان چهارم به مرغزاری زیبا می‌رسد در کنار چشمه‌ای منتظر می‌ماند تا زن جادو (پری) را به هلاکت برساند.

فرود آمد از بارگی چون سزید ز بیشه لب چشمه‌ای برگزید
یکی جام زرین به کف برنهاد چو دانست کز می دلش گشت شاد
زن جادو آواز اسفندیار چو بشنید شد چون گل اندر بهار
نشست از بر سبزه و جویبار بیامد به نزدیک اسفندیار
(فردوسی، ۱۳۸۶: ۵/۲۳۶)

در رمان پریباد هم پریان در کنار آب (چشمه، رودخانه) زندگی می‌کنند. بیدخت زنیست از دیار پریان، چون پریان دیگر در کنار چشمه پرآب با دخترش زندگی می‌کرد و درست زمانی آمد که شهر در معرض نابودی و خشک‌سالی بود (علمی، ۱۳۹۰: ۹۱).

میرسامان از شخصیت‌های رمان، بعد از دیدن پریان می‌گوید: «انگار به اختیار خودم نبود انگار یکی مرا می‌برد، انگار در خواب بودم و در خواب رفتم به دشت یزدان و چشمه شادپری. شبی مهتابی بود که دیدم کنار چشمه زیر درخت‌های سیب و انار آن‌جا در مهتاب چند تا کفتر آمدند لب چشمه و از جلدشان بیرون آمدند و شدند چند تا پری، لب چشمه نشستند به حرف زدن. صدایشان مثل موسیقی بود. آب بازی می‌کردند و می‌خندیدند. من خیال می‌کردم دارم خواب می‌بینم. انگار خواب نبود یکی‌شان نگاه کرد به من که توی تاریکی ایستاده بودم گفت: میرسامان، نیای بزرگ تو بلاش هم همین‌جا ماها را دید و عاشق شد. گفت میرسامان تو آخرین نفری هستی که ما را می‌بینی» (علمی، ۱۳۹۰: ۳۶۲). گویا تا قبل از آمدن کارخانه و سینما و کافه حال پریان هم خوب بوده است. همان‌طور که به میرسامان گفتند به نیای تو سه خوشه انگور می‌دادیم و حبه‌ای

می‌کند؛ می‌آمدیم و برایش قصه می‌گفتم. دلش، باغ باز می‌شد. انگور می‌خوردیم با هم قصه می‌گفتم آن وقت‌ها خانه‌ای داشتیم (همان: ۳۶۳).

۲-۱-۳. پری در نقش منفی

زرتشتیان که دین خود را بر سه پایه گفتار نیک، پندار نیک و کردار نیک بنا نهاده بودند، پریان را جزء گروه انگره مینو و اهریمن به حساب آوردند و هر صفت مذموم و ناشایستی را که برای دیوان و اهریمنیان برمی‌شمردند، به پریان نیز نسبت دادند و حتی پا را از این فراتر نهاده، کم‌کم چهره این موجودات زیبای اهریمنی را به زنانی زشت‌رو و اغواگر به نام زنان جادو تغییر دادند. این «جادو زنان» از نظر زرتشتیان پاک‌دین، دارنده صفاتی اهریمنی بودند؛ صفاتی که یک مزدیسنان واقعی از آن پرهیز می‌کرد (شریفیان و هم‌کار، ۱۳۹۲: ۱۵).

بیژن ماجرای ربودن شدنش توسط پریان را برای افراسیاب این‌گونه تعریف می‌کند:

به زیر یکی سرو رفته به خواب	که تا سایه دارد مرا ز آفتاب
پری در بیامد بگسترد پر	مرا اندر آورد خفته به بر
از اسبم جدا کرد و شد تا به راه	که آمد همی لشکر و دخت شاه
سواران پراکنده بر گرد دشت	چه مایه عماری به من برگذشت
بدو اندرون خفته بت پیکری	نهاده به بالین برش افسری
پری یک‌به‌یک ز اهرمن کرد یاد	میان سواران در آمد چو باد
مرا ناگهان در عماری نشاند	بر آن خوب چهره فسونی بخواند
که تا اندر ایران نیامد ز خواب	بجنبید و من چشم کرده پرآب
گناهی مرا اندرین بوده نیست	منیژه بدین کار آلوده نیست
پری بی‌گمان بخت برگشته بود	که بر من همی جادویی آزمود

(فردوسی، ۱۳۸۶: ۳/۳۲۵)

در رمان پریباد، ماهی دختر بیدخت، پری‌زاده‌ایست که بعد از مرگ مادر زنده می‌ماند و تا میان‌سالی در شهر پریباد زندگی می‌کند، ازدواج می‌کند و صاحب فرزندان می‌شود. طوس فرزند جوان مرد اوست. اما بعد از مرگ فرزندانش به دست عوامل خان، یک شب آن قدر گریه می‌کند که می‌گویند پریباد نابود می‌شود. «اما شاید صدای شیون و گریه‌های بی‌بی ماهی آن قدر بلند و شدید بود و شاید آن قدر اشک ریخت که صدای

گریه‌های بی‌امانش، مه را صدا زد و شاید هم از آن همه اشک که ریخت مه جمع شد. همه جای شهر را گرفت و تاریک شد» (علومی، ۱۳۹۰: ۵۰۷). می‌گویند بعد از گریه‌های بی‌بی ماهی بود که شهر پریشان ناپدید شد. در این‌جا نیز پری‌زاده از نقش مثبت خود خارج شد و به نقش منفی گرایش پیدا کرد.

۲-۱-۴. قدرت پیش‌گویی

یکی از کارکردهای پری‌زادگی پیش‌گوییست؛ شاید بتوان گفت سیاوش نیز چون از مادری پری‌زاد متولد شده است با آگاهی رازها از بودن‌ها خبر می‌دهد (کنعانی، ۱۳۹۴: ۲۲۱)

من آگاهی از فرّ یزدان دهم هم از راز چرخ بلند آگهم

در ادامه داستان، سیاوش حوادث پس از مرگ خود را نیز پیش‌گویی می‌کند:

شوم زار من کشته بر بی‌گناه	کسی دیگر آراید این تاج و گاه
ز گفتار بدخواه و ز بخت بد	چنین بی‌گناه بر سرم بد رسد
ز کشته شود زندگانی دژم	برآشوبد ایران و توران به هم

(فردوسی، ۱۳۸۶: ۳۱۰/۲)

در رمان *پریشان* نیز بیدخت که زنی بود از تبار پریان، اتفاقات شوم این شهر و حتی نابودی آن را پیش‌گویی کرد. او کتابی داشت که وقایع این شهر در آن نوشته شده بود که بعد از مرگش این کتاب به دست پیرویس رسید.

بعد از کشته شدن طوس و سام‌خان شهر پریشان در معرض نابودی قرار گرفت. بزرگان شهر بعد از جلسات و صحبت‌های فراوان وقتی راه به جایی نبردند نزد پیرویس، پیرمردی رفتند که او را دیوانه خطاب می‌کردند و در خارج از شهر در کلات زندگی می‌کرد تا شاید راه نجاتی بیابند. وقتی برای او از وقایعی که اتفاق افتاده بود تعریف کردند گفت: «ای دادا! پس دارد درست درمی‌آید» (علومی، ۱۳۹۰: ۸۴). وقتی باران خون می‌بارید «پیرویس، عمیق آه کشید و انگار با خود گفت: باران خون، بله. باران خون! خوب یادم است که بیدخت همین را گفت» (همان: ۱۰۷). این سخنان پیرویس بر پیش‌گویی بیدخت دلالت می‌کند.

۲-۱-۵. نماد باروری و زایش

یکی از صفات پریان باروری و زایش آنهاست اگرچه آگاهی‌های اندک و پراکنده‌ای درباره پری در کتب و نسخ قدیمی وجود دارد. همین اندک اطلاعات به باروری و زایش پریان اشاره می‌کند که با ایزدان و پهلوانان رابطه برقرار می‌کنند برای زایش و باروری.

در داستان رستم و ته‌مینه

ته‌مینه دختر شاه سمنگان و از ایزدانوان است و نقش پری‌رویی را دارد که با فریفتن رستم، نطفه قهرمان را با هم‌آغوشی از او می‌گیرد و بی‌درنگ از او جدا می‌شود. این‌گونه عمل کرد پریان در افسانه‌ها و اسطوره‌های زیادی روایت شده است:

زهر دانشی نزد او بهره دید	چو رستم بر آن سان پری بهره دید
ندید ایچ فرجام جز فره‌ی	و دیگر که از رخس داد آگهی
بیاید بخواهد ورا از پدر	بفرمود تا موبدی پره‌نر
نبیند جزین مرغ و ماهی مرا	ترایم کنون گریخواهی مرا
خرد را زبهر هوا کشته‌ام	یکی آنک بر تو چنین گشته‌ام
نشاند یکی پورم اندر کنار	و دیگر که از تو مگر کردگار
سمنگان همه زیر پای آورم	سه دیگر که اسبت به جای آورم

(فردوسی، ۱۳۸۶: ۱۲۳/۲)

رمان پریباد نیز داستانی کاملاً زنانه است و نماد آنهایتا ایزدانوی آب و نگهبان آب‌ها و چشمه و رودخانه‌ها فراوانی و خرد است. «زن به صورت ابتدایی، کسیست که احتیاج به داشتن رابطه با سرچشمه زندگی دارد، با ارتباط جدانشدنی از تمام چیزهایی که باعث رشد او می‌شوند و اتصال دائمی با آنها مانند چهار فصل که پشت هر زمستانی بهاری است» (کلارمونت، ۱۳۸۸: ۸۲). زنان تأثیرگذار در داستان پریباد هم همین گونه‌اند. آنها با سرچشمه حیات و زایش و باروری رابطه‌ای تنگاتنگ دارند. بیدخت که زنیست از تبار پریان زمانی وارد داستان می‌شود که شهر در معرض نابودی کامل است. با آمدنش به شهر برکت می‌دهد و همه جا آباد می‌شود. اما با مرگش دوباره بدبختی شهر را فرا می‌گیرد. «تا بیدخت بود، نمی‌دانم، شاید از بس که دل پاک و مهربان و بی‌آزار بود، پریباد هم کم‌کم رنگ‌وآبی گرفت. همه باغ‌ها میوه‌هاشان سالم و آبدار و شیرین می‌شد. ماده گاوها و میش‌ها جفت جفت می‌زاییدند. هردانه گندم صددانه و بیش‌تر ثمر می‌داد. هوا خوب شده بود، نه گرم بود و نه سرد، سه روز بعد از مرگ بیدخت ناغافل خاکستر بر سر پریباد بارید.

یک‌به‌یک نهرها خشک شد تا سه سال کمابیش خشک‌سالی بود. گاهی خشک‌سالی و قحط‌سالی چنان می‌شد که عاشق‌ها عاشقی از یادشان می‌رفت» (علومی، ۱۳۹۰: ۹۲/۹۸).

۲-۲. اسطوره باد و کارکردهای مشابه آن در شاهنامه و پریباد

ابوریحان بیرونی درباره اسطوره باد در آثار الباقیه خود بیان کرده است: اعتقاد ایرانیان به باد برای عنصری ذی‌روح که از قدرت و نفوذ فوق‌العاده‌ای برخوردار است در بسیاری از باورها و افسانه‌ها و داستان‌های کهن ریشه دوانده است تا جایی که برای مثال در داستان آرش کمان‌گیر نقش مؤثر این عنصر را در گسترش مرز ایران می‌بینیم و آن، هنگامیست که در زمان منوچهر شاه، افراسیاب بر ایران غلبه می‌کند و منوچهر به افراسیاب پیش‌نهاد صلح می‌دهد و قرار بر این می‌گذارند تا با پرتاب تیری مرز میان ایران و توران مشخص گردد. آرش، پهلوان کمان‌گیر ایرانی برای پرتاب این تیر انتخاب می‌شود و با نیرویی که خدا به او می‌دهد تیر را پرتاب می‌کند خداوند به باد امر می‌کند که تیر او را از کوه رویان بردارد و به اقصای خراسان ببرد (بیرونی، ۱۳۶۳: ۳۳۴-۳۳۵).

در رام یشت در کرده یکم آمده است: «ما این اندروای را می‌ستاییم. ما این اندروای را به یاری می‌خوانیم برای این خانه، برای خانه خدای این خانه و برای رادمردی که زور نیاز کند. ستور و گفتار، تا دشمن را یک‌باره شکست دهیم» (اوستا، ۱۳۸۵: ۴۴۶).

هم‌چنین در اوستا آمده است: ایزدی که در پهلوی و در اوستا وات نامیده می‌شود از ایزدان قدرت‌مند زرتشتی است. این ایزد با نام‌های دیگری چون وای، وایو در میان ایزدان از جای‌گاه و موقعیت خاصی برخوردار است. برخی او را از خدایان هندوایرانی به شمار می‌آورند. چرا که هر دو مظهر جنگ‌آوری و ایزد جنگ هستند. مطابق آنچه در اسطوره‌های ایران آمده است و نیز آنچه از اوستا برداشت می‌شود وای خوب، ایزدی برکت‌بخش و آورنده باران است. او هم‌کار و همراه تیشتر یا تشر ایزد باران است. تیشتر آب را به او می‌سپارد تا آن را به یاری ابرها به کشورها برساند. باد در نقش اهریمنی نیز ظاهر می‌شود و به شکل دیوی با سرش‌های نیک به مقابله برمی‌خیزد. هم‌چنین طوفان بزرگ طوفانیست با توجه به اسطوره‌ها از سوی خدا یا خدایان برای نابودی تمدن‌ها فرستاده می‌شود. بر اساس آنچه گفته شد در اسطوره‌ها، باد دو چهره کاملاً متضاد دارد یکی در نقش ایزدی و عنصری اهورایی با صفاتی نیک و پسندیده که حامی و یاری‌رسان نیروهای اهوراییست و دیگری در نقش اهریمنی و به شکل دیوی که با صفات منفی با سرش‌ها و آفرینش‌های نیک به مقابله برمی‌خیزد و بیش‌ترین نمود او را در این نقش در

شاهنامه و در داستان اکوان دیو که به صورت باد ظاهر می‌شود می‌توان مشاهده کرد. کزازی معتقد است: «چنان می‌نماید که وای در پارسی چنان واژهٔ نفرین بر جای مانده باشد. آن‌گاه که نمونه را گفته می‌شود: «وای بر تو» می‌تواند بود که کاربردی باشد بازمانده از باورشناسی زرتشتی که در آن بدین‌گونه ایزد وای یا باد را به ستیزه و ناسازی با بداندیش و بدخواه فرا می‌خوانده‌اند» (کزازی، ۱۳۹۰: ۲۲۶/۱). در بخش‌هایی از بندهش در خصوص ایزد باد آمده است: «وای نیکو جامهٔ زرین، سیمین، گوهرنشان و الغونۀ بس رنگ پوشید (که) جامهٔ ارتشتاریست. زیرا فراز رونده (بودن) از پس دشمنان و پتیاره را از میان بردن و آفرینش را پاسبانی کردن (خویش‌کاری اوست). هم‌چنین گوید که وای را آن خویش‌کاری است (که) در (خود) هر دو آفرینش رقیب را تحمل کند، چه آن را که سپند مینو آفرید و نیز آن را که اهریمن، برای آن که چون نبرد سر بگیرد، آفریدگان هرمزد را همی‌بیفزاید و آن اهریمن را از میان ببرد» (دادگی، ۱۳۶۹: ۴۷-۴۸). هم‌چنین در مینوی خرد بخش ۲، بند ۱۱۵، یکی از وظایف وای نیک، هم‌راهی روان آدمی به سوی پل چینود ذکر گردیده است بدین‌گونه که در چهارمین روز پس از مرگ هرکسی، روان به هم‌راهی سروش مقدس و وای نیک و بهرام نیرومند به سوی پل چینود که هر مؤمن و هر کافری بدان می‌آید و بسیار دشمن در آن جا ایستاده‌اند می‌رود (مینوی خرد، ۱۳۵۴: ۱۲).

۲-۱. خشم ایزد باد

در شاهنامه چند مورد می‌توان اسطوره‌های باد و باران را در پیش‌برد داستان مشاهده کرد از جمله داستان سیاوش در زمانی که به دست گروی، کشته می‌شود بادی هم‌راه با گردی سیاه برمی‌خیزد که روی خورشید و ماه را می‌پوشاند در این‌جا می‌توان خشم ایزد باد را از کشته شدن سیاوش پاک به دست دشمن ناپاک مشاهده کرد:

یکی تشت بنهاد زرین برش	جدا کرد زان سرو سیمین سرش
به جایی که فرموده بد تشت خون	گروی زره برد و کردش نگون
یکی باد با تیره گردی سیاه	برآمد بپوشید خورشید و ماه
همی یک‌دگر را ندیدند روی	گرفتند نفرین همی بر گروی

(فردوسی، ۱۳۸۶: ۳۵۷/۲)

در رمان پریباد نیز شاهد خشم ایزد باد بعد از کشته شدن طوس و اتفاقات ناگواری که رخ داد، هستیم: «باد ابرها را از بالادست کوه‌ها به تازیانه بسته، می‌تاراند و ابرها را بالای شهر جمع می‌کند. ابرهایی طولانی، تیره و تاریک بودند نرمه بادی که اینک به وزیدن

درآمده بود، گرد و خاک و برگ‌های پوک و پوسیده باغ را از مریض‌خانه برمی‌داشت، آن‌ها را هم‌راه با تکه پاره‌های پارچه‌های کهنه و خاک‌آلود و خون‌آلود، بر کف حیاط می‌کشاند. بیماران بدحال و بستری، همه‌شان هم رعیت‌های تهی‌دست، دیده می‌شدند که در پشت پنجره جمع شده بودند و از آن نرمه بادِ پرغبار، مقدم و نشانِ طوفان بی‌امانِ شن و خاک را، هراسیده نگاه می‌کردند» (علمی، ۱۳۹۰: ۵۹).

بعد از سه روز که باد زوزه می‌کشید این بار غبار و خاک بر سر و روی پریباد می‌پاشید. زمین و آسمان شهر، سرتاسر از غباری غلیظ و سیاه پوشیده شد. باد از طرف کوه بلند می‌وزید، غران، زوزه می‌کشید خاک و غبار گورستان کهنه را برمی‌داشت لایه‌لایه درهم می‌پیچاند، لوله می‌کرد. گردباد هجوم می‌برد به کوچه‌های پهن و باریک پریباد (علمی، ۱۳۹۰: ۵۹).

۲-۲-۲. باد در نقش اهریمن

در شاهنامه؛ هنگامی که زال به سام نامه می‌نویسد تا وی را از عشقی که در سر دارد آگاه کند او را می‌ستاید و گویی او را ایزد باد و باران می‌داند که هم نماد رحمت و برکت است «فزاینده باد آوردگاه» و هم گاهی نماد شومی و اهریمنی «فشاننده خون ز ابر سیاه».

ازو باد برسام نیرم درود	خداوند کوپال و شمشیر و خود
چماننده دیزه هنگام گرد	چراننده کرکس اندر نبرد
فزاینده باد آوردگاه	فشاننده خون ز ابر سیاه

(فردوسی، ۱۳۸۶: ۲۰۵/۱)

در رمان پریباد نیز، بارانی که به آن اشاره شده است هم‌راه باد است، بادی که شوم و اهریمن است، پس باران از نقش برکت و زایش خارج شده و آن هم شوم گشته است. گویی علمی در رمان پریباد به این مصراع از شاهنامه توجهی خاص داشته است «فشاننده خون ز ابر سیاه» تا جایی که باران خون بر سر مردم می‌بارد. بعد از کشته شدن طوس و سام‌خان، باران خون می‌بارد. «به آسمان خاکستری ابری نگاه می‌کرد و به تندبادی که هنوز داشت می‌وزید و انگار زوزه می‌کشید، گفت: باران خون» (علمی، ۱۳۹۰: ۷۶). بعد از باران خون پیرویس گفت که بیدخت باران خون را پیش‌بینی کرده بود «اما هیچ‌کدام باورتان نشد که نشد، ای داد مرا دیوانه حساب کردید» (همان: ۱۰۰). به قدری باران خون بارید که «پشت بام، خیس، قرمز و سیاه و لغزنده بود. کلولولی لباسش خیس

از خون، سر و صورتش خیس از خون، بر پشت بام نشسته بود و پس‌پس می‌خزید» (همان: ۱۱۰). بوی شور و چرب خون بر پشت بام می‌وزید. بام خیس لغزنده، خطرناک شده بود. چهره کلو غرق خون بود (همان: ۱۱۱).

قبل از آمدن بیدخت نیز «سه شبانه روز باد آمد. هم‌راه خود گرد و خاکی زیر و زمخت از طرف بیابان و گورستان کهنه برمی‌داشت می‌آورد. در تمام شهر نان‌ها طعم خاک گرفته بود. غبار خاک تا ته خانه‌ها آمد. شهر داشت یواش‌یواش خفه می‌شد در تمام شهر نان‌ها طعم خاک و خاکستر گرفتند. خیلی‌ها از ترس مردند. بودند کسانی که از نومیدی مردند، کسانی از اندوه مردند» (همان: ۸۶/۸۷).

۲-۲-۳. ارتباط باد و خشک‌سالی

در شاهنامه بعد از مرگ سیاوش و خشم ایزد باد روایت خشک‌سالی و قحطی بیان می‌شود:

ز باران هوا خشک شد هفت سال
شد از رنج و سختی جهان پر نیاز
دگرگونه شد بخت و برگشت حال
برآمد برین روزگار دراز
(فردوسی، ۱۳۸۶: ۴۱۲/۲)

در رمان پریباد نیز سه روز بعد از مرگ بیدخت، ناغافل خاکستر بر سر شهر پریباد بارید. یک‌به‌یک نهرها خشک شد تا سه سال کمابیش خشک‌سالی بود. «گاهی خشک‌سالی و قحط‌سالی چنان می‌شد که عاشق‌ها عاشقی از یادشان می‌رفت» (علومی، ۱۳۹۰: ۹۲/۹۸).

هم‌چنین بعد از مرگ طوس و بیدخت دور تازه‌ای از قحطی شدید و مرگ‌ومیر شروع می‌شود. روزی از روزهای قحطی که میرفرجاد با کالسکه‌اش از کنار خانه مش کیامرث می‌گذشت دید که «گربه مرده‌ای را به درخت آویزان کرده بود سفت و سخت شده بود مثل سنگ و ناهید داشت با کارد بی‌دسته کند، یک پای گربه را از بیخ ران قطع می‌کرد. هن‌وهن می‌کرد، زور می‌زد پای سفت و سخت شده گربه به آسانی جدا نمی‌شد و ناهید هم جان و رمق نداشت. کیامرث نشسته در پرتو مهتاب، تکیه کرده بود به دیوار، پیشانی بر کاسه زانو گذاشته بود و زار می‌زد، زار» (علومی، ۱۳۹۰: ۴۳۵). عمو ستار «شنیده بود که کار قحطی چنان بالا گرفته که بعضی از تهی‌دستان حالا حتی سگ و گربه مرده

می‌خورند، شنیده بود اما ندیده بود و حالا بی‌آن‌که بداند اشک از چشمانش می‌جوشید» (همان: ۴۳۶). بحث بود که میان تهی‌دستان آبرومند کم‌کم فحشا رواج پیدا می‌کند (همان). در شاهنامه آمده است؛ بعد از خشک‌سالی و قحطی که مردم به ستوه آمدند گودرز در خواب سروش را می‌بیند درحالی‌که بر ابری پر از باد و نم نشسته است:

<p>چنان دید گودرز یک شب به خواب بر آن ابر باران خجسته سروش چو خوابی که یابی ز تنگی رها به توران یکی نامداری نوست ز پشت سیاوش یکی شهریار از این تخمه از گوهر کی قباد</p>	<p>که ابری برآمد ز ایران پرآب به گودرز گفتی که بگشای گوش و زین نامور ترک نرّ اژدها کجا نام آن شاه کی خسرو است هنرمند و از گوهر نامدار ز مادر سوی تور دارد نژاد (فردوسی، ۱۳۸۶: ۴۱۳/۲)</p>
---	--

گودرز این خواب را به فال نیک می‌گیرد و صبح هنگام خوابش را برای گیو این چنین بازگو می‌کند:

<p>به فرمان یزدان، خجسته سروش نشسته بر ابری پر از باد و نم مرا دید و گفت این همه غم چراست ازیرا که بی‌فرّ و برزست شاه چو کی خسرو آید ز توران زمین</p>	<p>مرا روی بنمود در خواب دوش بشستی جهان را سراسر ز غم جهانی پر از کین و بی‌نم چراست ندارد همی راه شاهان نگاه سوی دشمنان افکنند رنج و کین (فردوسی، ۱۳۸۶: ۴۱۴/۱)</p>
---	--

این خواب مژده آمدن فردیست از نژاد سیاوش که بر تورانیان غلبه می‌کند و پایان خشک‌سالی که نتیجه چیرگی افراسیاب است؛ از ملک ایران زمین رخت برمی‌بندد و حیات دوباره به طبیعت باز می‌گردد.

زمانی که شهر پریباد نیز در زیر خاک مدفون شده است. یک شب همه‌شان خسته از کار طاقت‌فرسای کمک به مردم در زیر خاک مانده بر شیب شن‌پشته‌ها افتادند و خوابیدند «به خواب رفتند و صبح فردا با دل‌نشین‌ترین نوایی که حتی کهن‌سال‌ترین پیرمرد شهر هم هرگز نظیر آن را نشنیده بود از خواب بیدار شدند و دیدند که باز جهان پیرامونشان تغییر کرده است. جماعت نترسیدند حتی حیرت هم نکردند گیج‌ومنگ بهت‌زده شده بودند. می‌دید که از طرف کوه رودک و ارگ کهنه، نوای نی رنگی بود. رنگ

زرد روشن، رنگ روشن آبی، رنگ تند قرمز، سفید رنگین‌کمانی بود که از سوی کوه برمی‌خاست و در نسیم می‌لغزید و می‌لرزید و پیش می‌آمد. چنان دل‌نشین بود که همه از جوان و پیر و زن و مرد، بچه و بزرگ زار می‌گریستند. آن دل‌هایی که از فرط اندوه و ترس و یأس از حس عاطفه افتاده بودند، باز در آن نوای رنگین‌کمان نی، پر از عاطفه شده، همه زار می‌گریستند تازه به یاد می‌آوردند که چه قدر تنهایندا! در برابر دیدگان‌شان آن نوای رنگین، شن‌پشته‌ها را می‌روفت و می‌رفت. شن‌ها، خاک‌ها، انگار آب می‌شدند بخار می‌شدند در هر می‌لرزان محو می‌شدند و از برابر نوای رنگی و دل‌نشین نی، پس می‌نشستند و رنگین‌کمان، شاد، بلوروار، به جای شن و خاک بر کف کوچه‌ها، کوی‌ها و گذرگاه‌های پریباد می‌نشست. درخت‌ها را رنگی کرد. آب‌های نهرها و حوض‌ها را رنگی کرد» (علمی، ۱۳۹۰: ۸۹). جماعت به دنبال صدای دل‌نشین می‌دویدند به طرف چشمه در کنار ارگ قدیمی رفتند. و ناگاه با زنی روبه‌رو شدند که با آمدنش همه چیز تغییر کرد. در زیر درخت سیب، زنی غریبه را به همراه دختر بچه کم‌سن‌وسالش دیدند که لباس‌های رنگی به تن داشت. نامش بیدخت بود می‌گفتند از تبار پریان است.

نتیجه‌گیری

پریباد، اثر نمادین محمدعلی علمی، روایت شهری است که در آن، ستم و پلیدی جای خوبی و مهربانی را گرفته است اما انسان‌های نیک در آن به مقابله با ستم و پلیدی برخاسته‌اند و در این راه کشته شده‌اند. این رمان سرشار از بن‌مایه‌های اسطوره‌ایست که مؤلف آن، ناخودآگاه یا خودآگاه به آن توجه کرده است؛ اسطوره‌هایی هم‌چون پری هم در وجه منفی و هم در نقش باروری و زایش و ارتباط آن با آب و بارش و اسطوره باد، هم در نقش ایزدی و هم در نقش اهریمنی آن. بررسی‌های حاصل از تحقیق نشان داد که توجه نویسنده به این اسطوره‌ها و شخصیت‌های اسطوره‌ای هم‌چون: سیاوش، طوس، کی‌خسرو، افراسیاب و فریدون و اشاراتی که جای‌جای در رمان خود به شاهنامه‌خوانی‌ها و نقلی در قهوه‌خانه‌ها دارد، حکایت از خوانش او از شاهنامه دارد. بازگشایی نمادهای شاخص اسطوره‌ای این رمان هم‌چون: پری و باد و تطبیق آن‌ها با شاهنامه، فرض محقق را مبنی بر نزدیکی و ارتباط این نمادها با نمادهای مشابه در شاهنامه تقویت بخشید.

فهرست منابع

- اسماعیل پور، ابوالقاسم. (۱۳۷۵). *اسطوره بیان نمادین*، تهران: انتشارات سروش.
- اکرامی فر، محمودرضا. (۱۳۹۴). «اسطوره جن و پری در ادبیات شفاهی منظوم خراسان»، *مطالعات فرهنگ ارتباطات*، سال ۱۶، شماره ۳۰، صص ۴۱-۶۵.
- اکبر زاده، سمیه. (۱۳۹۴). *پایان نامه نقد اسطوره‌های رمان پربباد*، محبوبه مباشری، دانش‌گاه الزهرا.
- امامی، نصرالله. (۱۳۷۷). *مبانی و روش نقد ادبی*، تهران: انتشارات جامی.
- بارت، رولان. (۱۳۷۵). *اسطوره امروز*، ترجمه شیرین دخت دقیقیان، تهران: نشر مرکز.
- بولتمان، رودلف. (۱۳۷۹). *اسطوره امکان وجودی*، ترجمه محمد ضمیران، تهران: انتشارات هرمس.
- بهار، مهرداد. (۱۳۸۷). *پژوهشی در اساطیر ایران*، تهران: انتشارات آگاه.
- بیرونی، ابوریحان. (۱۳۶۳). *آثار الباقیه*، ترجمه اکبر داناسرشت، تهران: امیرکبیر.
- جهازی، ناهید. (۱۳۸۸). «شخصیت‌پردازی در افسانه‌های ایرانی»، *فصل‌نامه فرهنگ مردم ایران*، شماره ۱۷، صص ۱۹-۳۹.
- حسن دوست، محمد. (۱۳۹۳). *فرهنگ ریشه‌شناختی زبان فارسی*، جلد دوم، تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی.
- دادگی، فرنیغ. (۱۳۶۹). *بندهشن*، ترجمه مهرداد بهار، تهران: توس.
- دانشگر، آذر. (۱۳۹۷). «بررسی رئالیسم جادویی در رمان پربباد» *پژوهش‌نامه نقد ادبی و بلاغت*، شماره ۱، دوره ۷، صص ۵۹-۷۸.
- دلاشوا، لوفلر. (۱۳۶۶). *زبان رمزی قصه‌های پری‌وار*، ترجمه جلال ستاری، تهران: انتشارات توس.
- دوستخواه، جلیل. (۱۳۵۷). *اوستا*، چاپ سوم، تهران: مروارید.
- دوستخواه، جلیل. (۱۳۸۵). *اوستا* (گزارش و پژوهش)، چاپ دهم، تهران: مروارید.
- دهخدا، علی‌اکبر. (۱۳۷۳). *لغت‌نامه*. چاپ اول از دوره جدید تهران: انتشارات دانش‌گاه تهران و هم‌کاری انتشارات روزنه.
- رامپوری، غیاث‌الدین محمد. (۱۳۹۳). *غیاث اللغات*، به کوشش منصور ثروت، تهران: امیرکبیر.
- روح‌الامینی، محمود. (۱۳۷۴). *زمینه فرهنگ‌شناسی*، تهران: جهاد دانش‌گاهی.

- ستاری، رضا و خسروی، سوگل. (۱۳۹۴). «ویژگی‌های پری در منظومه‌های حماسی پس از شاهنامه»، مجله جستارهای ادبی، شماره ۱۹۰، صص ۱۱۶-۱۴۰.
- سرکاراتی، بهمن. (۱۳۷۸). *سایه‌های شکارشده*، تهران: نشرقطره.
- سرکاراتی، بهمن. (۱۳۸۵). *بنیان اساطیری حماسه ملی ایران* «سایه‌های شکار شده: برگزیده مقالات فارسی»، تهران: طهوری.
- شریفیان، مهدی و اتونی، بهزاد. (۱۳۹۲). «پدیدارشناسی زن جادو با تکیه بر شاهنامه و شهریارنامه» فصل‌نامه ادبیات عرفانی و اسطوره‌شناختی. سال ۹. ش ۳۲. صص ۷۸-۱۰۱.
- شمیسا، سیروس. (۱۳۸۳). *انواع ادبی*، تهران: انتشارات فردوس.
- علومی، محمدعلی. (۱۳۹۰). *پریباد*، تهران: آموث.
- فردوسی، ابوالقاسم. (۱۳۸۶). *شاهنامه*، به کوشش جلال خالقی مطلق، دفتر یکم، دوم، سوم، چهارم، پنجم، تهران: انتشارات مرکز دائرةالمعارف بزرگ اسلامی.
- فرزاد، عبدالحسین. (۱۳۸۱). *درباره نقد ادبی*، تهران: نشرقطره.
- قشقایی، سعید. (۱۳۹۰). «بررسی کهن‌الگوی سایه و انطباق آن با نفس در مثنوی‌های عطار». فصل‌نامه ادبیات عرفانی و اسطوره‌شناختی. سال هفتم، ش ۲۵، صص ۸۹-۱۰۵.
- کزازی، میرجلال‌الدین. (۱۳۹۰). *نامه باستان*، جلد ۱ و ۵، تهران: سمت.
- کزازی، میرجلال‌الدین. (۱۳۷۲). *رؤیا، حماسه، اسطوره*، تهران: نشرمرکز.
- کلارمونت، ایرنه. (۱۳۸۸). *اسرار ناگفته از دنیای زنان براساس روان‌شناسی یونگ*، ترجمه پریسا امیری، تهران: انتشارات کلام شیدا.
- کنعانی، ابراهیم. (۱۳۹۲). «بررسی الگوی پری‌گونگی و نخستین انسان در شخصیت سیاوش». همایش شاهنامه و پژوهش‌های آیینی، صص ۲۱۷-۲۴۸.
- گرین میراندا، جین. (۱۳۷۶). *اسطوره‌های سلتی*، ترجمه عباس مخبر، تهران: نشرمرکز.
- لوی استراوس، کلود. (۱۳۸۰). *اسطوره و تفکر مدرن*، ترجمه فاضل لاریجانی و علی جهان پولاد، تهران: نشر فروزان.

- محبوب، محمدجعفر. (۱۳۶۳). «بویه پرواز: سوابق پرواز آدمیان در اعتقادهای دینی و مذهبی و داستان‌های عوام و آداب و رسوم ایرانیان، یهودیان و مسلمانان ۱». مجله ایران‌نامه، ش ۸، صص ۵۴۳-۵۷۴.
- مزداپور، کتیون. (۱۳۷۷). «روایت‌های داستانی از اسطوره‌های کهن». مجله فرهنگ، شماره ۲۵ و ۲۶، صص ۱۰۳-۱۲۶.
- مقدادی، بهرام. (۱۳۷۸). فرهنگ اصطلاحات نقد ادبی از افلاطون تا عصر حاضر، تهران: فکرروز.
- میرصادقی، جمال. (۱۳۷۶). ادبیات داستانی، تهران: نشر سخن.
- میرصادقی، جمال. (۱۳۷۷). واژه‌نامه هنرداستان‌نویسی، تهران: نشر مهنانز.
- مینوی خرد. (۱۳۵۴). ترجمه احمد تفضلی، تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
- مالدینوسکی، برونیسلاو. (۱۳۷۹). اسطوره، ترجمه محمد ضمیران، تهران: انتشارات هرمس.
- واثق عباسی، عبدالله و مشهدی، محمدمیر و رضایی، رؤیا. (۱۳۹۴) «تحلیل ساختار اسطوره باد در شاهنامه»، مجله شعرپژوهی (بوستان ادب)، شماره ۳، سال ۷، صص ۱۵۳-۱۷۰.
- یاحقی، محمدجعفر. (۱۳۶۹). فرهنگ اساطیر و اشارات داستانی در ادبیات فارسی، تهران: سروش موسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.